

از کتاب زین الاخبار

بنو امیہ

ابو (۱) عبدالرحمن معاویة بن ابی سفیان صخر (۲) بن الحروب بن امیہ ابن عبد الشمس بود و چون بولایت نشست عمرو بن العاص او را گفت : تو نه مستحق این کار بودی و بدین که رسیدی با اتفاق رسیدی، اگر رعیت را تألف (۳) کنی این بر تو و بر فرزندان تو بماند و اگر ستم کنی از تو بشود و جان تو اندرین بشود (۴) ۰۰۰ چون ولایت بنو امیہ بمروان رسید، که او را مروان حمار گفتندی، ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم بخراسان بیرون آمد و بانصر بن سیار حرب کرد و نصر را هزیمت گردانید و او از خراسان بگریخت و بعراق آمد و آنجا بمرد مروان حمار را از عراق هزیمت کرد و سوی مصر بگریخت و لشکر بر اثر بفرستاد و بمصر بشهر عین الشمس او را دریافتند و بکشند و سر او را بنزدیک بو مسلم آوردند و دولت عباسیان پدید آمد و مهدی ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی السفاح رحمة الله علیه بخلافت بنشست و من تواریخ عباسیان اینجا (۵) بیاوردم همه بر آن جمله که از آن بنو امیہ بود و جد ول [ص ۲۸ ب] اندرین زیادت کردم، یکی نام وزرا و دیگر نام قضاة و جدول اینست که پدید کردم (۶) ...

(ص ۳۲ ب) ۰۰ آن بود که جمعه بن درهم که مولی ایشان بود و مروان او را پرورده بود (ص ۳۳ آ) و او را مذهب خویش آموخته بود، چون (۷) خبر مذهب جمعه (۸) بهشام رسید، او را (۹) بنزدیک خالد بن عبدالله فرستاد تا بکشندش بعراق (۱۰) و بروزگار او ابو مسلم صاحب الدعوة بخراسان بیرون آمد و دعوت

(۱) در اصل : و ابو (۲) در اصل : صخر (۳) در اصل : مالف (۴) در اصل : نقطه ندارد و پس ازین نیمه سطر و نیمه سطر بعد سفید مانده است (۵) در اصل : اینجا (۶) در اصل باقی مانده صحیفه ۲۸ ب و صحایف ۲۹ آ و ۲۹ ب و ۳۰ آ شامل جدول خلفای بنی العباسست و سپس کتاب درص ۳۰ ب تا ۳۲ ب «باب بیست و هفتم اندر معارف رومیان» را نوشته و پیداست که در میان باب هشتم که پیش ازین واقع شده و باب یازدهم که پس از تاریخ خلفا خواهد آمد جای باب بیست و هفتم نیست و کتاب از روی نسخه ای نوشته است که اوراق آن پس و پیش بوده و صحافی آن بهم خورده بوده است و نیز پیداست که باب راجع بنی امیہ باب نهم و باب راجع بنی العباس باب دهم باید باشد و کتاب این دو عنوان را حذف کرده است. پس از باب بیست و هفتم درص ۳۲ ب و ۳۳ آ دو باره کتاب دنباله تاریخ بنی امیہ و مروان حمار را نوشته و پیداست که آنرا هم جا بجا کرده است. و ما آنرا بجای خود آوردیم و البته آشکارست که از میان چیزی افتاده است (۷) در اصل : و چون (۸) در اصل : بعد (۹) در اصل : و او را (۱۰) در اصل : بفراق

آل رسول آشکار کرد و بانصر بن سیار حرب کرد و نصر را از خراسان بیرون کرد. پس نصر سیار بعراق آمد و اندر راه بمرد و قحطبه بن شیب (۱) را بعراق فرستاد، تا عراق بگشاد و یزید بن [عمر بن] هبیره (۲)، که از جانب مروان امیر عراقین بود، بچنگ قحطبه آمد و میان ایشان در کنار فرات در شب چنگ شد و درین شب قحطبه در آب غرق شده اما لشکرش فتح کردند و یزید بن [عمر بن] هبیره را شکستند و چون صبح از غرق قحطبه خبردار شدند حسن ابن قحطبه را امیر کردند و بکوفه رفتند و عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را که بسفاح ملقبست بخلافت برداشتند و سفاح عموی خود (۳) عبدالله بن علی را بچنگ مروان فرستاد و عبدالله بامروان چنگ عظیم (۴) کرده، ظفر یافت و مروان بگریخت و لشکر عبدالله بر اثر او همی شدند تا برود نیل بگنشتند، آخر مروان را بمصر اندر یافتند، بقصبه عین الشمس و آنجا بکشتندش و کار بنو امیه و دولت ایشان بدو ختم شد و کار ایشان بسر آمد و از آنجا دولت بعباسیان رسید و در دیوان ادب (۵) در کتاب ذوات (۶) الثلاثه در آخرین باب منقولست (۷) [و] چنین آرد که: الفیوم (۸) من ارض مصر قتل بهامروان بن محمد آخر خلفاء بنی امیه (۹) *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی

[ص ۲۸ ب]

لقبها	المفاح	المصور	المهدی	الهادی
(۱) کتبتها	ابو العباس (۱)	ابو جعفر	ابو عبدالله	... (۱۲)
نامها	عبدالله بن محمد ابن علی	عبدالله بن محمد ابن علی	محمد بن عبدالله المصور	موسی بن محمد المهدی
مادران	ریظه بنت عبدالله (۲)	سلامه بنت بشیر (۷)	... (۸)	... (۱۳)
وزیران	ابو سلمه الخلال (۳)	خالد بن برمک رحمه الله (۱)	ابو عبدالله	ربیع بن یونس (۱۴)
قاضیان	یحیی بن سعید (۱)	... (۸)	... (۸)	یعقوب بن داود
دیران (۱)	ابو الجهم بن سعید (۱)	عبد الحمید بن یحیی (۱)	عبدالله بن معاویه	... (۸)
ساجیان (۱)	خالد بن هشم (۴)	شریک بن عبدالله (۱)	الحسن بن عثمان	... (۱۳)
مهرانکشتین (۱)	الله ثقه (۵) عبدالله	الله ثقه عبدالله (۹) و به یومن (۱)	الله العظیم (۱۴)
مدت عمر	سی و سه سال	شصت و پنج	چهل و پنج	... (۸)
ابتداء خلافت (۱)	مائة [و] اثنی و ثلثین (۱۱)	مائة وست و ثلثین	مائة و ثمانیة (۱) و خمسین	مائة و تسع و ستین
عهد خلافت	د (۶)	کب (۱۰)	یا (۱۱)	ا (۱۵)

(۱) در اصل نقطه ندارد (۲) در اصل راطست عبدالله (۳) در اصل: الحلاله (۴) در اصل: خالد بن هشم (۵) در اصل: لمة (۶) در اصل: از (۷) در اصل: زید (۸) در اصل سفید مانده (۹) در تشبیه والاشراف: ثقه محمد (۱۰) در اصل: زر (۱۱) در اصل: سا (۱۲) در اصل: مطلب خانه زیر اشتباها درین خانه مکرر نوشته شده (۱۳) در اصل مطلب خانه زیر اشتباها درین خانه نوشته شده (۱۴) در اصل در خانه بالا نوشته شده (۱۵) در اصل: ك

(۱) در اصل: قحطبه بن شیب (۲) در اصل: مبره (۳) در اصل: عمودی خود (۴) در اصل: عظیم (۵) دیوان الادب نام کتابی در لغت تازیست از ابوالبراهیم اسحق ابن ابراهیم فارابی خال جوهری لغوی معروف که در حدود ۳۵۰ در گذشته و حاج خلیفه بخطا گفته است که بنام اتسز بن خوارزمشاه تألیف کرده و حال آنکه اتسز از ۵۲۱ تا ۵۵۱ پادشاهی کرده و ظاهراً این کتاب بنام ابوسعید احمد بن محمد خوارزمشاه مؤسس سلسله مامونیان خوارزم تألیف شده که از ۳۴۰ بعد پادشاهی کرده است (۶) در اصل: ذوات (۷) در اصل فنعولست (بی نقطه) (۸) در اصل: العیوم (بی نقطه) (۹) پس ازین در اصل باب «خلافت و دولت بنی عباس بن عبدالمطلب» آمده است

را ، بیعت کرد و از پس او علی بن عیسی را و ابوالعباس اندر ذوالحجه سنهست و ثلثین و مائة فرمان یافت.

ابو جعفر - چون ابو جعفر عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب بخلافت بنشست همه کس او را بیعت کردند مگر عم او ، عبدالله بن علی ، که بشام بود و قصد عراق کرد و منصور ، بومسلم را ، بفرستاد تا با وی حرب کرد و عبدالله بن علی را هزیمت (۱) کرد ، بنصیبین (۲) و همه خواسته او غنیمت کرد و او را اسیر گرفت و بنزدیک منصور فرستاد و چون بومسلم اینکار ها بکرد و همی بر دست او بر آمد ، منصور را آنهمه خوش نیامد (۳) و بر خویشتن بر رسید (۴) . پس روزی مر بومسلم را پیش خواند و بسیار بگفت و اندر خشم شد بروی و بفرمود تا بومسلم را همانجا پیش او بکشند و ابوالعباس و لیعهد ، از پس منصور ، مر علی بن عیسی را کرده بود و منصور را آن حال همی خوش نیامد (۵) و خواست که بیعت (۶) علی بن عیسی بازستاند و پسر خویش ، ابو عبدالله محمد المهدی را ، بیعت کند و چند گونه حیلها [ص ۳۴ ب] ساخت و مردمان را پیش کرد و از علی ابن عیسی مالها و ولایت پذیرفت ، اجابت نکرد و خویشتن را خلع نسکرد و پس بحیلت مشغول گشت ، بتباه کردن علی بن عیسی و مر عبدالله بن علی را بدست علی ابن عیسی داد و گفت : این را بکش ، تا من و تو این گردیم (۷) و علی بن (۸) عیسی ، مر عبدالله را ، پنهان کرد و گفت : کشتم و پس منصور مر بنی هاشم را را بیعت کرد ، تا عبدالله بن علی را از وی بخواستند و شفاعت کردند و ایشان را اجابت کرد و گفت : از علی بن عیسی بخواهید او را . علی گفت : مر عبدالله را بفرمان امیر المومنین بکشتم . منصور منکر شد و گفت : من نفرمودم . پس بسی شغب (۹) کردند و اندر علی بن عیسی آویختند . منصور گفت : هر چه خواهید بکنید . ایشان شمشیر بیاوردند و خواستند تا علی بن عیسی را قصاص (۱۰) کنند . علی پیش منصور آمد ، گفت : یا امیر المومنین ، نیک سگالیدی و لکن بروید و عبدالله را زنده بیاورید و بدو سپرد و او عبدالله را گفت که : یا عم ، اگر خون تو بر بختندی خون ده هزار مردم ریختی . پس او را گفت : اندرین خانه شو ، تا با تو حدیثی گویم و او اندر آن خانه شد و نیز کس او را ندید و هر گونه حیلها همی کرد ، تا علی بن عیسی ستوه گشت . پس خویشتن را خلع کرد و منصور بیعت مهدی بستد و علی بن عیسی راده هزار بار هزار دردم فرستاد و خلعت و ضیعتهای (۱۱) نفیس و امیری کوفه

(۱) در اصل : هزیمت را (۲) در اصل : بنصیبین (۳) در اصل : بیامد (۴) در اصل : برسد (۵) در اصل : بیامد (۶) در اصل : از بیعت (۷) در اصل : کردم (۸) در اصل : علی ابن (۹) در اصل : بنی شعث (۱۰) در اصل : خواستند علی بن عیسی را تا قصاص (۱۱) در اصل : ضیعتهای

بدو داد . چون دل از کار علی (۱) فارغ کرد بغداد بنا کرد و جسر (۲) بیست و گرداگرد بصره و گرد اندر گرد کوفه او دیوار کشید و مال آن براهل شهر هاجنایت (۳) کرد و وصیت ها نیکو بکرد و او را از بهر مهدی برصافه کوشکی ساخت و اندر آن [ص ۳۵ آ] وقت برخالد بن برمک خشم گرفت و سه بار هزار هزار درم او را مصادره کرد و بروز گار او بآذر بایجان (۴) خوارج بیرون آمد ، او [خالد بن] برمک (۵) را بفرستاد ، تا آن فتنه را بنشانند و بخراسان استاد سیس (۶) از جانب سیسان بیرون آمد ، با سیصد هزار مرد ، منصور مر مهدی را آنجا فرستاد ، تا آن فتنه را بنشانند و عبدالله بن الاشر بنحایت بست و غور (۷) بیرون آمد و دعوت آشکارا کرد . آخر بگریخت و بزیمین سند بشد و آنجا مقام کرد و او اراغیب ماند بسیار و منصور بجمع رفت و نالنده شد و او علت (۸) اسهال یافت و اندر آن علت بمرد .

المهدی - ابو عبدالله محمد بن عبدالله الهنصور بمملکت بنشست ، هم اندر آن روز وفات منصور و بمیان رکن و مقام او را بیعت کردند و هیچ خلیفتی (۹) را این نبود و چون انگشترین و برد و قصب بپنجهبر ما ، صلی الله علیه و آله وسلم ، بردست مبارک ، مولی منصور ، بنزدیک مهدی رسید ، حشم و اهل بغداد [را] بیعت خواند . همه اجابت کردند و بیعت پذیرفتند و چون مهدی بیادشاهی بنشست رسمهای نیکو آورد . اول کاری [که کرد] زندان بغداد عرض کرد و همه گناه گاران را آزاد کرد ، مگر کسیکه قصد ملک کرده بود ، یا خصمان داشتند بخون او . لشکر عظیم بساخت و بروم فرستاد بگشادن و پسر مروان حمار بشام بود و چند گاه متنکر (۱۰) بود ، چون خبر بمهدی آوردند او را امان داد ، تا بیامد و چون بنزدیک او آمد او را اطلاق کرد تا هر کجا خواهد رود و حج کرد و مسجد بقمبر را ، صلی الله علیه و آله وسلم ، آبادان کرد دیباها (۱۱) که اندر کرده آمده بود (۱۲) فرمود تا همه [ص ۳۵ ب] فرو گرفتند و بدویشان بخشید و دیبای نسبیج (۱۳) مشفل (۱۴) بیش بها اندر خانه کشید ، چنانکه بقیمت آن همه دیباها بود و چون بجمع رفت با تره و ترب (۱۴) گشت اندر جایها و بر پشت اختران همی بردند ، تا بمکه (۱۵) رسید و اندر همه راه مرحاج خراسان را تمهد کرد و فرمود تا (۱۶) علی بن عیسی خویشتن را دیگر باره خلع کرد و از عهد رشید بیرون آورد و پس مر او را بیست بار هزار هزار درم بخشید و مر پسر خویش موسی الهادی

(۱) در اصل : علی کار ، بالای علی علامت «م» گذاشته شده (۲) در اصل : جسر (۳) در اصل : جنات و (۴) در اصل : بآذر بایجان (۵) در اصل : بر نک : (۶) در اصل : اسبادثر (۷) در اصل : خود (۸) در اصل : با علت (۹) در اصل : خلعتی (۱۰) در اصل : مستنکر (۱۱) در اصل : و دیباها (۱۲) ظ : اندر کرده بودند ؛ (۱۳) در اصل : نقطه ندارد (۱۴) در اصل : پنهنست (۱۵) در اصل : بملکه (۱۶) در اصل : با

را بیعت بستند و او را ولی عهد خویش کرد و مقنع [سفید] جامه بر روزگار او بیرون آمد و دعوت کرد خلق را بدین تناسخیان و آخر زشتهها گفت و بسیار مردم برین مقنع فتنه شدند و سبب آن بود که بر روی جراحت داشت و روی بکس نمودی و چون این خیر بمهدی رسید مسیب بن زهیر را بحرب او فرستاد و آنجا رفت و بسیار حربها کرد و چند وقت اندر آن بماند، تا (۱) سرانجام لشکر مقنع مقهور گشتند و آن حصارها که مقنعیان گرفته بودند، همه بازستد و چون بدان قلعت رسید، که مقنع بودی، بسیار رنج دید تا آنرا بگرفت و مقنع چون چنان دید زهر خورد، بمرد او را مرده بیافتند اندر آن قلعت، سر او را بریدند و سوی مهدی فرستاد [ند] و چون دل از حدیث مقنع و فتنه او فارغ گشت مهدی (۳) بزمین موصل، بجاییکه آنجا را موصل گویند، دو بیت شعر شنید که هیچکس را ندید، هم اندر وقت بمرد، بی هیچ علتی که او را بود

(۱) دراصل: با (۲) دراصل: مشهور (۳) دراصل: کشته مهدی



ژوئیه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی